شهریار

نیکولو ماکیاولی

ترجمه فارسی بر پایه متن انگلیسی ترجمه شده به قلم دبلیو. کی. ماریوت

فصل نمونه رایگان

فهرست مطالب

- مقدمه
- جوانی: از یک تا بیست و پنج سالگی، ۱۴۶۹ تا ۱۴۹۴
- دوره خدمت عمومی: از بیست و پنج تا چهل و سه سالگی، ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۲
- دوران ادبی و مرگ: از چهل و سه تا پنجاه و هشت سالگی، ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۷
- شخصیت و آثار ماکیاولی
- تقدیم نامه
- شهریار
- فصل اول: انواع حکومت های شاهزاده ای و شیوه به دست آوردن آنها
- فصل دوم: درباره حکومت های موروثی
- فصل سوم: درباره حکومت های مرکب
- فصل چهارم: چرا پادشاهی داریوش، پس از فتح اسکندر، هنگام مرگ اسکندر علیه جانشینان او شورش نکرد
- فصل پنجم: شیوه اداره شهرها و حکومت هایی که پیش از الحاق، با قوانین خود زندگی می کردند
- فصل ششم: درباره حکومت های تازه ای که با نیروی خود و توانایی شخصی به دست می آیند
- فصل هفتم: درباره حکومت های تازه ای که با نیروی دیگران یا به مدد بخت به دست می آیند
- فصل هشتم: درباره کسانی که از راه تبهکاری به فرمانروایی رسیده اند
- فصل نهم: درباره حکومت شاهزاده ای مدنی
- فصل دهم: درباره سنجش نیروی همه حکومت های شاهزاده ای
- فصل یازدهم: درباره حکومت های کلیسایی
- فصل دوازدهم: انواع سپاهیان و نیروهای مزدور
- فصل سیزدهم: نیروهای کمکی، سپاه مختلط و سپاه خودی

- فصل چهاردهم: وظیفه شهریار در قبال جنگ
- فصل پانزدهم: اموری که موجب ستایش یا سرزنش مردم و به ویژه شهریاران می شود
- فصل شانزدهم: بخشندگی و خست
- فصل هفدهم: بی رحمی و گذشت؛ آیا محبوب بودن بهتر است یا ترس انگیز بودن؟
- فصل هجدهم: شیوه وفای به عهد از سوی شهریاران
- فصل نوزدهم: پرهیز از تحقیر و نفرت مردم
- فصل بیستم: آیا دژها و تدابیر دیگری که شهریاران معمولا به کار می برند سودمندند یا زیان بار؟
- فصل بیست و یکم: چگونه شهریار می تواند آوازه و اعتبار به دست آورد
- فصل بیست و دوم: درباره دبیران و کارگزاران شهریار
- فصل بیست و سوم: چگونه باید از چاپلوسان دوری کرد
- فصل بیست و چهارم: چرا شهریاران ایتالیا حکومت های خود را از دست داده اند
- فصل بیست و پنجم: بخت در امور انسانی چه می کند و چگونه باید در برابر آن ایستاد
- فصل بیست و ششم: دعوت به آزاد کردن ایتالیا از دست بیگانگان
- شرح روش هایی که دوک والنتینو برای کشتن ویتلوتزو ویتلی، اولیورتو دا فرمو، پاگولو و دوک دی گراوینا اورسینی به کار برد
- زندگی کاستروچو کاستراکانی اهل لوکا

مقدمه

نیکولو ماکیاولی در سوم مه ۱۴۶۹ در فلورانس زاده شد. او پسر دوم برناردو دی نیکولو ماکیاولی، حقوقدانی خوش نام، و همسرش بارتولومئا دی استفانو نلی بود. هر دو والد به خاندان های کهن اشرافی فلورانس تعلق داشتند.

زندگی او را می توان به سه دوره تقسیم کرد که هر یک، به طرز شگفتی، با دوره ای متمایز و مهم در تاریخ فلورانس هم زمان بود. دوران جوانی او با اوج قدرت فلورانس به عنوان نیرویی ایتالیایی و زیر هدایت لورنتسو دِ مدیچی، مشهور به «باشکوه»، مقارن شد. خاندان مدیچی در سال ۱۴۹۴ در فلورانس سقوط کرد و ماکیاولی نیز در همان سال وارد خدمت عمومی شد. در دوران خدمت او، فلورانس تحت حکومت جمهوری آزاد بود؛ جمهوری ای که تا سال ۱۵۱۲ دوام آورد. در آن سال خاندان مدیچی دوباره به قدرت بازگشت و ماکیاولی منصب خود را از دست داد. مدیچی ها از ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۷ بار دیگر بر فلورانس حکومت کردند و سپس دوباره از شهر رانده شدند. این دوره، زمان فعالیت ادبی و افزایش نفوذ ماکیاولی بود؛ اما او تنها چند هفته پس از اخراج مدیچی ها، در ۲۲ ژوئن ۱۵۲۷، در پنجاه و هشتمین سال زندگی خود درگذشت، بی آنکه هرگز منصب پیشین خود را بازیابد.

جوانی: از یک تا بیست و پنج سالگی، ۱۴۶۹ تا ۱۴۹۴

اگرچه اطلاعات اندکی از دوران جوانی ماکیاولی ثبت شده است، فلورانس آن روزگار چنان شناخته شده است که می توان محیط رشد این شهروند برجسته را به آسانی تصور کرد. فلورانس را شهری وصف کرده اند که دو جریان متضاد زندگی در آن جاری بود: یکی زیر نفوذ ساوونارولای پرشور و سخت گیر و دیگری زیر هدایت لورنتسو، که شیفته شکوه و تجمل بود. بعید است نفوذ ساوونارولا بر ماکیاولی جوان چندان زیاد بوده باشد؛ زیرا هرچند او مدتی قدرت فراوانی بر سرنوشت فلورانس داشت، در کتاب «شهریار» تنها بهانه ای برای طعنه ماکیاولی شد و از او به عنوان نمونه پیامبری بی سلاح یاد شد که سرانجامی بد یافت. در مقابل، به نظر می رسد شکوه حکومت مدیچی در دوران لورنتسو تاثیری عمیق بر ماکیاولی گذاشته باشد؛ زیرا او بارها در نوشته های خود به آن بازمی گردد و کتاب «شهریار» را به نوه لورنتسو تقدیم می کند.

ماکیاولی در کتاب «تاریخ فلورانس» تصویری از جوانانی به دست می دهد که دوران جوانی اش را در میان آنان گذراند. او می نویسد: «در پوشش و شیوه زندگی از پدران خود آزادتر بودند و در گونه های دیگر افراط بیشتر خرج می کردند؛ وقت و پول خود را در تنبلی، قمار و معاشرت با زنان هدر می دادند. هدف اصلی شان خوش پوش بودن و سخن گفتن با بذله و تیزهوشی بود، و کسی را که می توانست ماهرانه تر از دیگران نیش بزند، خردمندتر می شمردند.» ماکیاولی در نامه ای به پسرش گوئیدو توضیح می دهد که چرا جوانان باید از فرصت های مطالعه بهره بگیرند و از سخنانش می توان دریافت که جوانی خودش نیز چنین گذشته است. او می نویسد: «نامه ات به دستم رسید و بسیار شادمانم کرد؛ به ویژه از آن رو که نوشته ای سلامتی ات کاملا بازگشته است. هیچ خبری نمی توانست بهتر از این باشد. اگر خدا به تو و من عمر دهد، امیدوارم، به شرط آنکه تو نیز سهم خود را انجام دهی، مردی نیک از تو بسازم.» سپس، در اشاره به حامی تازه ای، ادامه می دهد: «این کار برایت نتیجه خوبی خواهد داشت، اما باید درس بخوانی. اکنون که دیگر نمی توانی بیماری را بهانه کنی، برای آموختن ادبیات و موسیقی تلاش کن؛ زیرا می بینی که همین مهارت اندک من چه احترامی برایم آورده است. پس پسرم، اگر می خواهی مرا خشنود کنی و برای خودت کامیابی و آبرو به دست آوری، درستکار باش و درس بخوان؛ زیرا دیگران به تو کمک خواهند کرد، اگر خودت به خودت کمک کنی.»

دوره خدمت عمومی: از بیست و پنج تا چهل و سه سالگی، ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۲

دوره دوم زندگی ماکیاولی در خدمت جمهوری آزاد فلورانس گذشت؛ جمهوری ای که، چنان که گفته شد، از بیرون راندن مدیچی ها در سال ۱۴۹۴ تا بازگشت آنان در سال ۱۵۱۲ دوام داشت. او پس از چهار سال خدمت در یکی از اداره های عمومی، به مقام صدراعظم و دبیر دفتر دوم، یعنی دستگاه ده تنِ آزادی و صلح، منصوب شد. در بررسی رویدادهای زندگی ماکیاولی در این دوره بر زمین استواری ایستاده ایم؛ زیرا او نقشی مهم در امور جمهوری داشت و افزون بر نوشته های خودش، فرمان ها، اسناد و گزارش های رسمی آن دوران نیز در دست ماست. مرور کوتاهی بر چند ماموریت او در ارتباط با سیاستمداران و نظامیان زمانه اش، هم دامنه فعالیت هایش را روشن می کند و هم سرچشمه تجربه ها و شخصیت هایی را نشان می دهد که در «شهریار» برای توضیح دیدگاه هایش به کار گرفته است.

نخستین ماموریت او در سال ۱۴۹۹ نزد کاترینا اسفورتسا بود؛ همان «بانوی منِ فورلی» که در «شهریار» از او یاد می شود. ماکیاولی از رفتار و سرنوشت او این نتیجه را گرفت که جلب اعتماد مردم بسیار بهتر از تکیه بر دژهاست. این اصل در اندیشه ماکیاولی برجستگی فراوانی دارد و او از راه های گوناگون بر اهمیت حیاتی آن برای شهریاران تاکید می کند.

در سال ۱۵۰۰ او را به فرانسه فرستادند تا از لوئی دوازدهم شرایط ادامه جنگ علیه پیزا را بگیرد. این همان پادشاهی بود که در اداره امور ایتالیا پنج خطای بزرگ حکمرانی را مرتکب شد؛ خطاهایی که ماکیاولی در «شهریار» خلاصه کرده است و سرانجام به بیرون رانده شدن او انجامید. همین پادشاه برای حمایت پاپ الکساندر ششم، انحلال ازدواج خود را شرط کرده بود؛ و همین موضوع سبب شد ماکیاولی کسانی را که بر ضرورت وفای به چنین وعده هایی پافشاری می کردند، به بحث خود درباره پایبندی شهریاران به عهد ارجاع دهد.

بخش بزرگی از زندگی سیاسی ماکیاولی درگیر رویدادهایی بود که از جاه طلبی های پاپ الکساندر ششم و پسرش چزاره بورجیا، دوک والنتینو، سرچشمه می گرفت. این دو شخصیت جای بزرگی در «شهریار» دارند. ماکیاولی از اشاره به رفتار دوک برای راهنمایی غاصبانی که می خواهند سرزمین های تصرف شده را حفظ کنند، ابایی ندارد. در واقع، او نمونه ای بهتر از رفتار چزاره بورجیا برای چنین افرادی نمی یابد؛ تا آنجا که برخی منتقدان چزاره را «قهرمان» کتاب «شهریار» دانسته اند. با این حال، دوک در متن کتاب در اصل نمونه مردی است که به مدد بخت دیگران بالا می رود و همراه آنان سقوط می کند؛ کسی که همه راه هایی را که از مردی دوراندیش انتظار می رود می پیماید، جز همان راهی که می توانست نجاتش دهد؛ برای هر احتمالی آماده است، جز همان احتمالی که رخ می دهد؛ و هنگامی که همه توانایی هایش از نجات او بازمی مانند، مدعی می شود که تقصیر او نبوده و مصیبتی استثنایی و پیش بینی ناپذیر سبب شکستش شده است.

پس از مرگ پیوس سوم در سال ۱۵۰۳، ماکیاولی را برای نظارت بر انتخاب جانشین او به رم فرستادند. در آنجا دید که چزاره بورجیا فریب خورد و اجازه داد مجمع کاردینال ها جولیو دلا رووره، یعنی ژولیوس دوم، را انتخاب کند؛ کسی که از جمله کاردینال هایی بود که بیش از همه دلیلی برای ترس از دوک داشت. ماکیاولی در توضیح این انتخاب می گوید هر کس گمان کند بخشش های تازه باعث می شود بزرگان آسیب های گذشته را فراموش کنند، خود را فریب داده است. ژولیوس تا نابودی چزاره آرام نگرفت.

در سال ۱۵۰۶ ماکیاولی نزد ژولیوس دوم رفت؛ پاپی که تازه عملیات خود علیه بولونیا را آغاز کرده بود و به موفقیت رسید، همان طور که بسیاری از ماجراجویی های دیگرش نیز عمدتا به سبب خلق و خوی تهاجمی او کامیاب شد. ماکیاولی در اشاره به پاپ ژولیوس درباره شباهت بخت به زنان اندیشه پردازی می کند و نتیجه می گیرد که مرد جسور، نه مرد محتاط، است که می تواند هر دو را به دست آورد و حفظ کند.

شرح فراز و نشیب دولت های ایتالیا که در سال ۱۵۰۷ زیر نفوذ فرانسه، اسپانیا و آلمان قرار داشتند و پیامدهایش تا روزگار ما ادامه یافته است، در اینجا ممکن نیست. آن رویدادها و سه بازیگر اصلی آنها فقط از آن جهت اهمیت دارند که بر زندگی و شخصیت ماکیاولی اثر گذاشتند. او چندین بار با لوئی دوازدهم، پادشاه فرانسه، دیدار کرد و ارزیابی اش از منش آن پادشاه پیشتر بیان شد. ماکیاولی فردیناند آراگون را مردی تصویر کرده است که زیر پوشش دین کارهای بزرگی انجام می داد، اما در واقع نه شفقت داشت، نه وفاداری، نه انسانیت و نه درستکاری؛ و اگر می گذاشت چنین انگیزه هایی بر او اثر بگذارند، نابود می شد. امپراتور ماکسیمیلیان یکی از جالب توجه ترین مردان عصر خود بود و افراد بسیاری شخصیتش را توصیف کرده اند. اما ماکیاولی که در سال های ۱۵۰۷ و ۱۵۰۸ فرستاده دربار او بود، راز ناکامی های پیاپی اش را آشکار می کند: او مردی پنهان کار و فاقد استواری شخصیت بود، نقش انسان هایی را که برای اجرای نقشه هایش نیاز داشت نادیده می گرفت و هرگز بر تحقق خواسته هایش پافشاری نمی کرد.

سال های پایانی خدمت رسمی ماکیاولی با رویدادهای ناشی از اتحادیه کامبره در سال ۱۵۰۸ سپری شد؛ اتحادیه ای که سه قدرت بزرگ اروپایی یادشده و پاپ، برای درهم شکستن جمهوری ونیز تشکیل داده بودند. این هدف در نبرد وایل به دست آمد و ونیز در یک روز هر آنچه را طی هشتصد سال به دست آورده بود از کف داد. در این رویدادها، فلورانس نقشی دشوار داشت؛ زیرا مناقشه میان پاپ و فرانسویان، کار را پیچیده کرده بود و سیاست جمهوری تماما بر دوستی با فرانسه استوار بود. هنگامی که ژولیوس دوم در سال ۱۵۱۱ سرانجام اتحادیه مقدس را علیه فرانسه تشکیل داد و با کمک سوئیسی ها فرانسویان را از ایتالیا بیرون راند، فلورانس در برابر پاپ بی دفاع ماند و ناچار به پذیرش شروط او شد. یکی از این شروط، بازگرداندن خاندان مدیچی بود. بازگشت مدیچی ها به فلورانس در اول سپتامبر ۱۵۱۲ و سقوط جمهوری پس از آن، به برکناری ماکیاولی و دوستانش انجامید و به زندگی سیاسی او پایان داد؛ زیرا، چنان که دیدیم، او بدون بازگشت به منصب دولتی درگذشت.

دوران ادبی و مرگ: از چهل و سه تا پنجاه و هشت سالگی، ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۷

پس از بازگشت مدیچی ها، ماکیاولی چند هفته ای بیهوده امید داشت که بتواند در خدمت حاکمان تازه فلورانس باقی بماند؛ اما با فرمانی به تاریخ هفتم نوامبر ۱۵۱۲ از مقام خود برکنار شد. اندکی بعد او را به همدستی در توطئه ای نافرجام علیه مدیچی ها متهم کردند، به زندان انداختند و شکنجه کردند. پاپ تازه از خاندان مدیچی، لئوی دهم، آزادی او را فراهم کرد. ماکیاولی به ملک کوچک خود در سن کاسیانو، نزدیک فلورانس، بازگشت و خود را وقف ادبیات کرد. او در نامه ای به فرانچسکو وتوری به تاریخ سیزدهم دسامبر ۱۵۱۳، شرحی بسیار خواندنی از زندگی آن دوره به جا گذاشته که روش و انگیزه اش برای نوشتن «شهریار» را روشن می کند. او پس از توصیف کارهای روزانه اش با خانواده و همسایگان، می نویسد: «با فرا رسیدن شب به خانه بازمی گردم و به اتاق مطالعه ام می روم. در آستانه در، لباس روستایی ام را که از خاک و چرک پوشیده شده از تن بیرون می آورم و جامه آراسته درباری می پوشم. با این لباس شایسته، به دربارهای کهن مردان روزگار گذشته قدم می گذارم؛ آنان با مهربانی از من استقبال می کنند و خوراکی را پیش رویم می نهند که تنها از آن من است. بی هیچ تردیدی با آنان سخن می گویم و علت کارهایشان را می پرسم؛ آنان نیز از سر بزرگواری پاسخ می دهند. چهار ساعت می گذرد بی آنکه خسته شوم؛ همه نگرانی ها را فراموش می کنم، فقر مرا نمی ترساند و مرگ هراسانم نمی کند؛ سراپا در وجود آن مردان بزرگ غرق می شوم.» سپس، چون دانته می گوید: «دانش از آموختنی به دست می آید که نیک در خاطر بماند؛ وگرنه بی ثمر است»، ماکیاولی می افزاید که حاصل گفت وگوهایش را یادداشت کرده و رساله کوچکی درباره «حکومت های شاهزاده ای» نوشته است؛ در آن درباره چیستی حکومت، گونه های آن، شیوه به دست آوردنش، راه حفظ آن و علت از دست رفتنش اندیشیده است. او می نویسد: «اگر بعضی از خیال های من در گذشته برای شما خوشایند بوده، این اثر نیز نباید ناخوشایندتان باشد؛ به ویژه برای شهریاری تازه، چنین کتابی باید پذیرفتنی باشد. از این رو آن را به والاحضرت جولiano تقدیم می کنم. فیلیپو کازاوکیو آن را دیده است و می تواند درباره محتوایش و گفت وگوهایی که با او داشته ام برایتان بگوید؛ با این همه، هنوز آن را غنی تر و صیقلی تر می کنم.»

این «کتاب کوچک» پیش از آنکه به شکل کنونی خود برسد، فراز و نشیب های بسیاری را پشت سر گذاشت. هنگام نگارش آن، تاثیرهای فکری گوناگونی در کار بود؛ عنوان و حامی اثر تغییر کرد و به دلیلی نامعلوم،

سرانجام کتاب به لورنتسو دِ مدیچی تقدیم شد. هرچند ماکیاولی با کازاوکیو درباره این موضوع مشورت کرد که کتاب را برای حامی خود بفرستد یا شخصا تقدیم کند، هیچ مدرکی وجود ندارد که لورنتسو هرگز آن را دریافت کرده یا حتی خوانده باشد. او بی تردید هیچ شغلی نیز به ماکیاولی نداد. «شهریار» در زمان حیات نویسنده بدون اجازه او نسخه برداری شد، اما خود او هرگز آن را منتشر نکرد و متن آن همچنان محل اختلاف است.

ماکیاولی نامه خود به وتوری را چنین پایان می دهد: «درباره این نوشته کوچک باید بگویم که پس از خواندن آن آشکار خواهد شد که در پانزده سالی که به مطالعه فن سیاست پرداخته ام، نه خوابیده ام و نه وقت به بطالت گذرانده ام. مردم باید همواره بخواهند از کسی خدمت بگیرند که تجربه را به هزینه دیگران به دست آورده است. هیچ کس نمی تواند در وفاداری من تردید کند؛ زیرا کسی که همواره به عهد خود پایبند بوده، اکنون نمی تواند شکستن عهد را بیاموزد. انسانی که چون من وفادار و درستکار بوده است، نمی تواند طبیعت خود را عوض کند؛ و فقر من گواه درستکاری من است.»

پیش از آنکه نگارش «شهریار» را به پایان برساند، ماکیاولی نوشتن «گفتارهایی درباره دهه نخست تیتوس لیویوس» را آغاز کرد؛ اثری که باید همراه با «شهریار» خوانده شود. این آثار و چند نوشته کوتاه تر تا سال ۱۵۱۸ او را مشغول کردند؛ در آن سال ماموریت کوچکی پذیرفت تا امور چند بازرگان فلورانسی را در جنوا پیگیری کند. در سال ۱۵۱۹ حاکمان مدیچی فلورانس امتیازهای سیاسی محدودی به شهروندان دادند و ماکیاولی نیز همراه با دیگران درباره قانون اساسی تازه ای مشورت داد که قرار بود شورای بزرگ را دوباره برقرار کند؛ اما این طرح به بهانه ای یا بهانه ای دیگر هرگز اعلام نشد.

در سال ۱۵۲۰ بازرگانان فلورانسی بار دیگر برای حل اختلافات خود با لوکا به ماکیاولی مراجعه کردند. با این حال، مهم ترین رویداد آن سال بازگشت او به محافل ادبی فلورانس بود؛ جایی که بسیار خواهانش بودند. همچنین در همان سال اثر «هنر جنگ» را نوشت. به سفارش کاردینال دِ مدیچی، نگارش «تاریخ فلورانس» نیز در همین سال به او واگذار شد و تا ۱۵۲۵ ادامه یافت. شاید بازگشت محبوبیت او در میان مردم مدیچی ها را به سپردن این کار به او ترغیب کرده بود؛ زیرا نویسنده ای قدیمی می گوید: «دولتمرد توانایی که بیکار بماند، مانند نهنگی عظیم می کوشد کشتی را واژگون کند، مگر آنکه بشکه ای خالی برای سرگرم شدن در اختیارش بگذارند.»

پس از پایان «تاریخ فلورانس»، ماکیاولی اثر را برای تقدیم به حامی خود، جولiano دِ مدیچی، به رم برد؛ کسی که در این میان با عنوان کلمنت هفتم به مقام پاپی رسیده بود. نکته ای شگفت در این است که ماکیاولی در سال ۱۵۱۳ «شهریار» را برای راهنمایی خاندان مدیچی، درست پس از بازگشت آنان به قدرت در فلورانس، نوشت؛ و در سال ۱۵۲۵ «تاریخ فلورانس» را به رئیس همان خاندان تقدیم کرد، درست زمانی که سقوطشان نزدیک بود. در آن سال، نبرد پاویا به سلطه فرانسه بر ایتالیا پایان داد و فرانسوای اول را به اسارت رقیب بزرگش، شارل پنجم، درآورد. سپس غارت رم رخ داد و با انتشار خبر آن، جناح مردمی در فلورانس یوغ مدیچی ها را کنار زد و آنان را بار دیگر تبعید کرد.

ماکیاولی آن هنگام در فلورانس نبود، اما به سرعت بازگشت، به این امید که مقام پیشین خود، دبیری دستگاه «ده تنِ آزادی و صلح»، را دوباره به دست آورد. متاسفانه کمی پس از رسیدن به فلورانس بیمار شد و در ۲۲ ژوئن ۱۵۲۷ درگذشت.

شخصیت و آثار ماکیاولی

هیچ کس نمی داند پیکر ماکیاولی در کجا آرمیده است؛ اما فلورانس امروزی فرمان داده است که آرامگاهی یادمانی و باشکوه برای او در کلیسای سانتا کروچه، در کنار نامدارترین فرزندان شهر، ساخته شود. این شهر بدین ترتیب اذعان می کند که هرچند ملت های دیگر چه بسا چیزهای دیگری از آثار او یافته باشند، ایتالیا در نوشته هایش اندیشه وحدت ملی و بذرهای رنسانس خود را در میان ملت های اروپا کشف کرده است. انکار معنای شوم و شهرت منفی نام او در سراسر جهان بیهوده است؛ با این حال باید گفت تفسیری سخت گیرانه از آموزه هایش، که چنین آوازه ای را پدید آورده، در روزگار خودش چندان شناخته شده نبود و پژوهش های جدید امکان فهمی منصفانه تر از او را فراهم کرده اند. به یاری همین پژوهش هاست که تصویر «جادوگر پلید» که مدت ها بر ذهن مردم سایه انداخته بود، کم کم محو شده است.

ماکیاولی بی تردید مردی با قدرت مشاهده، تیزبینی و پشتکار فراوان بود. هرچه را در برابرش می گذشت با نگاهی دقیق دنبال می کرد و در دوران بازنشستگی ناخواسته از کارهای سیاسی، با استعداد ادبی کم نظیرش از آن بهره می گرفت. او نه خود را به صورت دولتمردی موفق و نویسنده ای هم زمان نشان می دهد و نه معاصرانش چنین تصویری از او ترسیم کرده اند؛ زیرا ظاهرا در ماموریت های دیپلماتیک و مسئولیت های

سیاسی خود تنها کامیابی متوسطی داشت. کاترینا اسفورتسا او را فریب داد، لوئی دوازدهم نادیده اش گرفت و چزاره بورجیا مرعوبش کرد. چندین ماموریت او بی نتیجه ماند؛ طرح هایش برای استحکام بخشیدن به فلورانس شکست خورد و سپاهیانی که گرد آورده بود، با بزدلی خود همه را شگفت زده کردند. در اداره امور شخصی نیز مردی محتاط و فرصت طلب بود؛ از ترس آنکه برای خودش دردسر درست شود، جرات نکرد در کنار سودرینی بایستد، با آنکه بسیار به او مدیون بود. ارتباطش با خاندان مدیچی نیز جای سوءظن داشت. به نظر می رسد جولiano استعداد واقعی او را شناخته بود؛ زیرا به جای به کار گرفتنش در دولت، نگارش «تاریخ فلورانس» را به او سپرد. تنها در جنبه ادبی شخصیتش است که ضعف و شکست نمی بینیم.

با وجود آنکه نزدیک به چهار قرن است توجه جهانیان بر «شهریار» متمرکز شده، مسائل آن همچنان محل بحث و جذابیت اند؛ زیرا به مسئله همیشگی رابطه فرمانروایان و فرمانبران می پردازد. اخلاقیاتی که در این کتاب دیده می شود، اخلاقیات روزگار خود ماکیاولی است؛ با این حال تا زمانی که دولت های اروپا بیش از نیروهای اخلاقی بر قدرت مادی تکیه کنند، نمی توان گفت این آموزه ها کهنه شده اند. رویدادها و شخصیت های تاریخی کتاب نیز به سبب استفاده ای که ماکیاولی برای توضیح نظریه های خود درباره حکومت و رفتار از آنها می کند، اهمیت می یابند.

اگر آن دسته از اصول حکمرانی را که هنوز برخی دولتمردان اروپایی و شرقی به کار می برند کنار بگذاریم، «شهریار» سرشار از حقیقت هایی است که در هر گوشه زندگی می توان آنها را آزمود. مردم همچنان قربانی ساده لوحی و طمع خود می شوند، همان گونه که در روزگار الکساندر ششم می شدند. پوشش دین هنوز هم می تواند رذیلت هایی را پنهان کند که ماکیاولی در شخصیت فردیناند آراگون آشکار ساخت. مردم واقعیت را آن گونه که هست نمی بینند، بلکه آن را مطابق میل خود می خواهند ببینند و در نتیجه نابود می شوند. در سیاست راهی وجود ندارد که کاملا بی خطر باشد؛ دوراندیشی یعنی انتخاب راهی که کمترین خطر را دارد. در مرتبه ای بالاتر، ماکیاولی بار دیگر تاکید می کند که هرچند جنایت ممکن است امپراتوری ای به دست آورد، افتخار به بار نمی آورد. جنگ های ضروری، جنگ هایی عادلانه اند و هنگامی که ملتی جز جنگیدن چاره دیگری ندارد، سلاح هایش تقدس می یابند.

این باور که حکومت باید به نیرویی زنده و اخلاقی ارتقا یابد و مردم را به درکی درست از اصول بنیادین جامعه برساند، متعلق به دوره ای بسیار پس از ماکیاولی است؛ «شهریار» سهم چندانی در چنین آرمان بلندی ندارد.

ماکیاولی همواره از نوشتن درباره انسان ها یا حکومت ها به صورتی متفاوت از آنچه واقعا می دیدند، سر باز زد. اثر او به سبب مهارت و بینش نویسنده ارزشی پایدار دارد. اما چیزی که «شهریار» را فراتر از اثری صرفا ادبی یا تاریخی می برد، حقیقت انکارناپذیری است: این کتاب به اصول بزرگی می پردازد که هنوز رابطه ملت ها و فرمانروایان را با یکدیگر و با همسایگانشان شکل می دهد.

مترجم انگلیسی در توضیح روش خود می گوید که هدفش در ترجمه «شهریار» آن بوده است که به هر قیمت، برگردانی دقیق و لفظ به لفظ از متن اصلی ارائه کند، نه بازنویسی روانی که با سلیقه و شیوه بیان امروزی سازگار شده باشد. ماکیاولی نویسنده ای نبود که با واژه های پرطمطراق بازی کند؛ شرایط نگارش او را وادار می کرد هر کلمه را با دقت بسنجد. موضوعاتش بلندمرتبه، محتوایش جدی و شیوه بیانش ساده، نجیبانه و استوار بود. در «شهریار» می توان گفت نه فقط برای هر واژه، بلکه برای جایگاه هر واژه نیز دلیلی وجود دارد. ترجمه چنین رساله ای برای انگلیسی زبان روزگار شکسپیر تا اندازه ای آسان تر بود؛ زیرا در آن زمان روح زبان انگلیسی به زبان ایتالیایی نزدیک تر بود. اما برای انگلیسی زبان امروز کار به این سادگی نیست. برای نمونه، واژه ایتالیایی «اینتراتنره» که ماکیاولی برای توصیف سیاست سنای روم در برابر دولت های ضعیف تر یونان به کار می برد، در عصر الیزابت به درستی «پذیرایی کردن» ترجمه می شد و خواننده آن روزگار از جمله «روم از اتولیایی ها و آخایی ها پذیرایی کرد، بی آنکه قدرتشان را افزایش دهد» منظور را درمی یافت. اما امروز چنین عبارتی کهنه و مبهم، یا حتی بی معنا به نظر می رسد؛ ناچاریم بگوییم «روم روابط دوستانه خود را با اتولیایی ها حفظ کرد» و برای رساندن معنای یک واژه، چهار واژه به کار ببریم. مترجم کوشیده است تا جایی که وفاداری کامل به معنا اجازه می دهد، ایجاز پرمغز زبان ایتالیایی را حفظ کند. اگر حاصل کار گاه اندکی زمخت به نظر برسد، امید دارد خواننده در اشتیاق خود برای رسیدن به مقصود نویسنده، ناهمواری راه را نادیده بگیرد.

فهرست آثار ماکیاولی

آثار اصلی: «گفتاری درباره امور پیزا» (۱۴۹۹)؛ «درباره شیوه برخورد با مردم شورشی واله دی کیانا» (۱۵۰۲)؛ «شرح روش دوک والنتینو در کشتن ویتلوتزو ویتلی، اولیورتو دا فرمو و دیگران» (۱۵۰۲)؛ «گفتاری درباره تامین پول» (۱۵۰۲)؛ «دهه نخست» (شعری به قالب ترزا ریما، ۱۵۰۶)؛ «تصویرهایی از امور آلمان» (۱۵۰۸ تا ۱۵۱۲)؛ «دهه دوم» (۱۵۰۹)؛ «تصویرهایی از امور فرانسه» (۱۵۱۰)؛ «گفتارهایی درباره دهه نخست تیتوس لیویوس» در سه جلد (۱۵۱۲ تا ۱۵۱۷)؛ «شهریار» (۱۵۱۳)؛ «آندریا»، ترجمه نمایشنامه ای از ترنس (احتمالا ۱۵۱۳)؛ «ماندراگولا»، کمدی منثور در پنج پرده همراه با پیش درآمد منظوم (۱۵۱۳)؛ «درباره زبان» (گفت وگو، ۱۵۱۴)؛ «کلیتزیا»، کمدی منثور (احتمالا ۱۵۱۵)؛ «بلفاگور، شیطان بزرگ» (داستان، ۱۵۱۵)؛ «الاغ زرین» (شعر به قالب ترزا ریما، ۱۵۱۷)؛ «هنر جنگ» (۱۵۱۹ تا ۱۵۲۰)؛ «گفتاری درباره اصلاح حکومت فلورانس» (۱۵۲۰)؛ «خلاصه امور شهر لوکا» (۱۵۲۰)؛ «زندگی کاستروچو کاستراکانی اهل لوکا» (۱۵۲۰)؛ «تاریخ فلورانس» در هشت کتاب (۱۵۲۱ تا ۱۵۲۵)؛ و «پاره های تاریخی» (۱۵۲۵). از دیگر اشعار او می توان به غزل ها، ترانه ها، اشعار هشت مصراعی و سروده های کارناوال اشاره کرد.

چاپ ها و مجموعه های آثار: چاپ آلدوس، ونیز، ۱۵۴۶؛ دلا ترتینا، ۱۵۵۰؛ کامبیاجی، فلورانس، شش جلد، ۱۷۸۲ تا ۱۷۸۵؛ مجموعه کلاسیک میلان، ده جلد، ۱۸۱۳؛ سیلوتری، نه جلد، ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۲؛ و مجموعه پاسرینی، فانفانی و میلانزی، که تنها شش جلد آن در سال های ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۷ منتشر شد.

آثار کوچک تر: ویراسته اف. ال. پولیدوری، ۱۸۵۲؛ «نامه های خصوصی»، به کوشش ای. آلویسی، ۱۸۸۳، در دو چاپ که یکی از آنها بخش هایی را حذف کرده بود؛ «نوشته های منسوب»، به کوشش جی. کانسترینی، ۱۸۵۷؛ نامه ها به اف. وتوری؛ و پژوهش های آ. ریدولفی و دی. فرارا درباره هدف ماکیاولی در نگارش «شهریار» و مکاتبات خصوصی او.

تقدیم نامه

به والاحضرت لورنتسو دی پیرو دِ مدیچی

کسانی که می کوشند عنایت و لطف شهریاری را به دست آورند، معمولا با چیزهایی به حضور او می رسند که در نظر خود گران بهاست یا می دانند که او از آنها بسیار خشنود می شود. از همین رو، بارها دیده ایم که اسب، سلاح، جامه های زربفت، سنگ های قیمتی و زیورهای همانند را، شایسته بزرگی شهریاران، به آنان پیشکش می کنند.

من نیز که می خواستم با نشانه ای از ارادت خود به پیشگاه والاحضرت شما بیایم، در میان دارایی هایم چیزی گران بهاتر از شناخت کردار مردان بزرگ نیافتم؛ شناختی که از تجربه طولانی در امور روزگار خود و مطالعه پیوسته تاریخ باستان به دست آمده است. اکنون پس از اندیشه و بررسی بسیار و با دقتی درازمدت، حاصل این شناخت را در کتابچه ای کوچک فراهم کرده و به پیشگاه شما تقدیم می کنم.

هرچند این اثر را در خور عنایت شما نمی دانم، به مهربانی شما امید بسیار دارم که آن را بپذیرید؛ زیرا نمی توانم هدیه ای بهتر از این بدهم که فرصتی فراهم آورم تا در کوتاه ترین زمان، آنچه را در سال های بسیار و با دشواری ها و خطرهای فراوان آموخته ام، دریابید. این نوشته را با واژگان پرطمطراق و پرزرق وبرق نیاراسته ام، جمله های آراسته و گردان در آن نچیده ام و از هیچ زیور و آرایش بیرونی که بسیاری برای آراستن آثارشان به کار می برند، بهره نگرفته ام. خواسته ام یا هیچ اعتباری به آن داده نشود، یا حقیقت موضوع و سنگینی بحث، خود آن را پذیرفتنی سازد.

من با کسانی هم عقیده نیستم که گفت وگو و داوری درباره امور شهریاران را از سوی کسی فرودست و کم مایه، گستاخی می شمارند. همان گونه که نقاشان برای شناخت شکل کوه ها و بلندی ها در دشت می ایستند و برای شناخت دشت ها بر فراز کوه ها می روند، شناخت طبیعت مردم نیز به شهریار نیاز دارد و شناخت طبیعت شهریاران به کسی که از میان مردم برخاسته است.

پس، والاحضرت، این هدیه کوچک را با همان روحی بپذیرید که آن را تقدیم می کنم. اگر با دقت آن را بخوانید و درباره اش بیندیشید، خواهید دید که تا چه اندازه مشتاقم شما به آن بزرگی ای دست یابید که بخت

و دیگر ویژگی هایتان نویدش را می دهند. و اگر والاحضرت شما گاه از فراز جایگاه بلند خود به این نواحی فرودست نظر افکنید، خواهید دید که چگونه، بی آنکه سزاوارش باشم، زیر فشار پیوسته و سنگین بداقبالی قرار گرفته ام.

شهریار

فصل اول: انواع حکومت های شاهزاده ای و شیوه به دست آوردن آنها

همه دولت ها و قدرت هایی که بر انسان ها فرمان رانده اند و اکنون نیز فرمان می رانند، یا جمهوری بوده اند یا حکومت های شاهزاده ای. حکومت های شاهزاده ای یا موروثی اند، یعنی خاندان فرمانروا مدت ها در آنها استقرار داشته است، یا تازه به وجود آمده اند. حکومت تازه ممکن است کاملا نو باشد، مانند میلان در روزگار فرانچسکو اسفورتسا؛ یا مانند بخشی الحاق شده به قلمرو موروثی شهریاری باشد که آن را به دست آورده است، چنان که پادشاهی ناپل به قلمرو پادشاه اسپانیا افزوده شد. این سرزمین های تازه به دست آمده، پیش از آن یا به فرمانروایی یک شهریار خو گرفته اند یا زندگی در آزادی را تجربه کرده اند؛ و تصرف آنها یا با نیروی نظامی خود شهریار صورت می گیرد، یا با نیروی دیگران، یا به یاری بخت و توانایی شخصی.

فصل دوم: درباره حکومت های موروثی

بحث درباره جمهوری ها را کنار می گذارم، زیرا در جای دیگری به تفصیل درباره آنها نوشته ام، و در اینجا فقط به حکومت های شاهزاده ای می پردازم. در بررسی آنها ترتیب پیش گفته را دنبال می کنم و توضیح می دهم که چنین حکومت هایی را چگونه باید اداره کرد و نگه داشت.

نخست می گویم که نگهداری حکومت های موروثی و سرزمین هایی که مدت ها به خاندان شهریار خو گرفته اند، دشواری کمتری از اداره حکومت های تازه دارد. کافی است شهریار از رسوم نیاکانش تخطی نکند و هنگام بروز مسائل، با تدبیر رفتار کند. در این صورت، حتی شهریاری با توانایی متوسط نیز می تواند حکومت خود را حفظ کند، مگر آنکه نیرویی فوق العاده و بسیار عظیم او را از آن محروم سازد. اگر چنین اتفاقی بیفتد، هرگاه غاصب با حادثه ای ناگوار روبه رو شود، شهریار موروثی می تواند دوباره قلمرو خود را پس بگیرد.

برای نمونه، در ایتالیا دوک فرارا را داریم که اگر حکومتش از پیش در قلمرو او استقرار نیافته بود، نه می توانست در سال ۱۴۸۴ در برابر حمله ونیزی ها مقاومت کند و نه در سال ۱۵۱۰ در برابر حمله پاپ ژولیوس. شهریار موروثی کمتر ناچار می شود به مردم آسیب برساند و دلیلی کمتر برای آزردن آنان دارد؛ از همین رو معمولا محبوب تر است. مگر آنکه رذیلت های بسیار بزرگی سبب نفرت از او شوند، می توان انتظار داشت که رعایایش به طور طبیعی با او همراه باشند. افزون بر این، با گذشت زمان و دیرپا شدن فرمانروایی او، خاطره ها و انگیزه هایی که مردم را به تغییر ترغیب می کنند از میان می روند؛ زیرا هر تغییری زمینه تغییر دیگری را فراهم می کند.

جهت خرید و دانلود و مطالعه کامل این کتاب و مشاهده کتاب های بیشتر روی لینک زیر کلیک نمایید:

خرید نسخه کامل کتاب